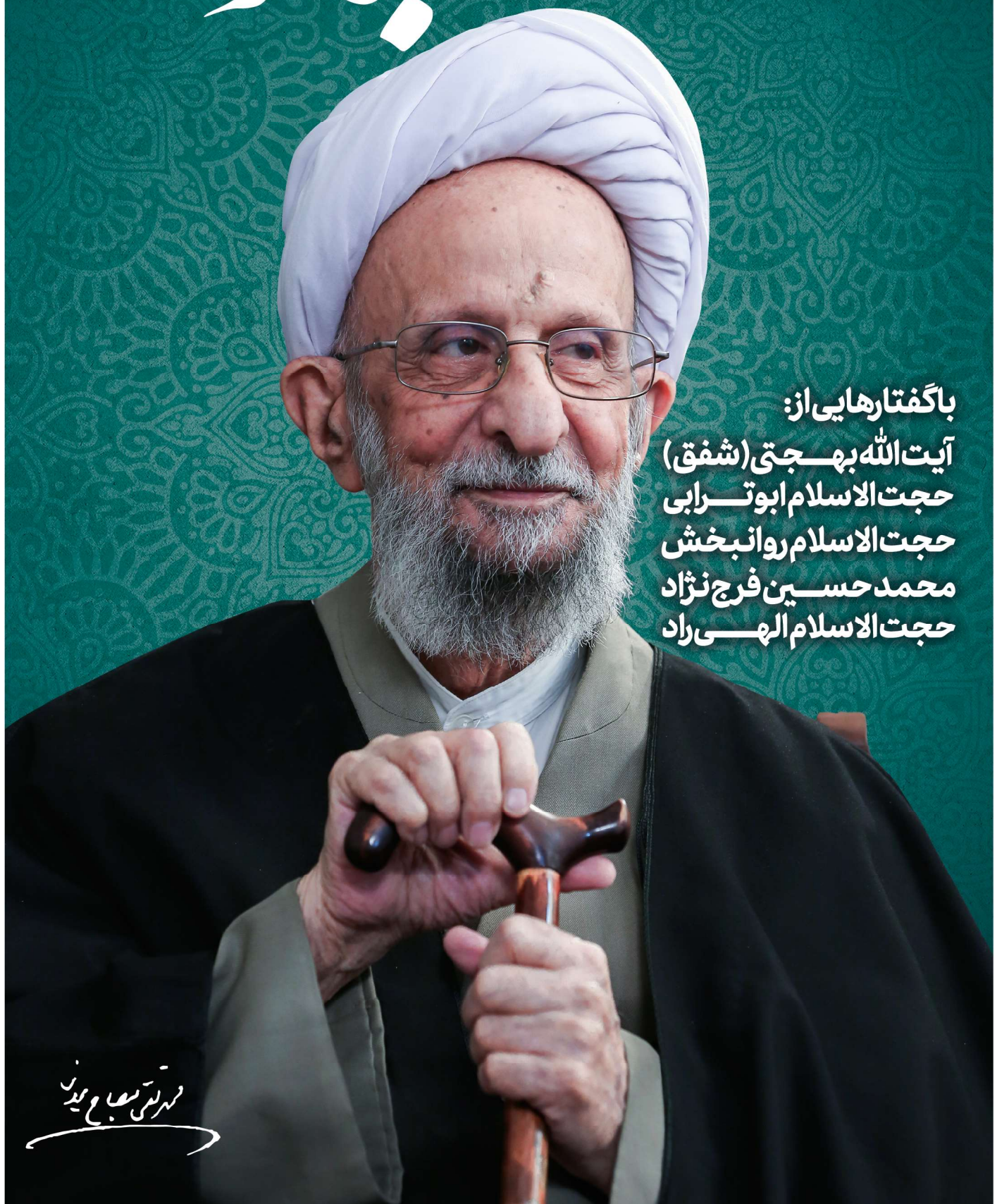


# مصیبت‌ها

باگفتارهایی از:  
آیت‌الله بهجتی (شفق)  
حجت‌الاسلام ابوترابی  
حجت‌الاسلام روانبخش  
محمد حسین فرج‌نژاد  
حجت‌الاسلام الهی‌راد



مهری سعادت‌پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# هاتیل

قبیلہ

## فہرست

۲

سرمقالہ

۳

یک تسبیح لعن رضا شاہ

۶

انقلابی بی ریا

۸

یک تنہ علیہ التقاط

۱۰

معلم بدون مرز

۱۳

نمرہ عمر طلبگی من

شورای سیاستگذاری:  
ابراہیم دہقان | محمد علی جعفری  
علی اصغر مرتضایی راد | سجاد اسماعیلی

مدیر مسئول: مرضیہ پودینہ

سر دبیر: سجاد اسماعیلی

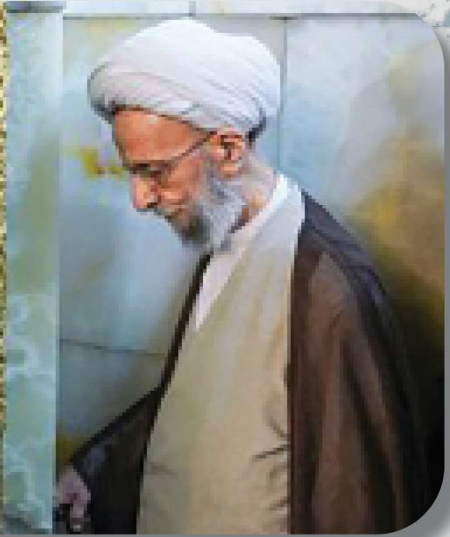
تیم تحریر:   
جواد اشرف | علی زارع بیدکی | محمد جعفری زاده  
سجاد دہقان منشادی | محمد صادق زارع بیدکی

گرافیک و صفحہ آرایی:  
حسن رشیدی | ابوالفضل زارع

باہمکاری: مؤسسہ پژوهشی امام خمینی (رہ)  
جیبہ فرهنگی انقلاب اسلامی یزد  
شرکت آهن و فولاد ارفع  
سازمان تبلیغات اسلامی یزد | حسینہ ہنریزد

# مصباح راه

نویسنده: سجاد اسماعیلی



و میدان زیادی دوست داشتند که ایشان در یزد می‌بودند تا استفاده بیشتری ببرند اما این امکان فراهم نشد. علتش خیلی مشخص نیست که خود ایشان مصر بودند یا اراده‌ای از این طرف به ایشان نرسیده یا مانع دیگری بوده است ولی هرچه که بوده، بهره‌مندی از این نعمت و ظرفیت بزرگ از دست‌مان رفته و تنها استفاده از آثار به جای مانده از ایشان میسر است. از کتاب‌ها و سخنرانی‌هایشان تا شاگردانی که در حوزه و دانشگاه تربیت کرده‌اند. شاید با کمک این‌ها بتوان کمی از غربت این عالم بزرگ را کم کرد و گردی که بر نورانیت این مصباح طریق نشسته را برای جامعه برطرف کرد؛ چرا که سیاست و سیاست‌زدگی همیشه مانع از این شده تا حقایق آنطور که هستند نمایش داده‌شوند و دشمنان نیز در این زمینه دست به سینه ننشسته‌اند. در سال‌های حیات علامه، شاهد بودیم جزو کسانی که مورد حملات متعدد رسانه‌های غربی قرار گرفت، شخص ایشان بود و این خود نشان از درستی مسیر ایشان است. ان‌شالله که مصباح، تبدیل به مصابیح شود که قطعاً همین طور هم خواهد شد ان‌شالله.

قشر جوانان شد: دانشجویان و طلاب. در حوزه که هم اساتید زیاد هستند و هم حضور علما راحت‌تر به نظر می‌رسد، با این حال علامه از این قشر روی گردان نشدند. اما مهم‌تر از آن، حضور در بین دانشجویان که جزء نیازهای واقعی و اساسی این قشر محسوب می‌شده همیشه مورد توجه علما بوده‌است؛ از شهید مطهری و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تا آیت‌الله مصباح. البته که قطعاً تعداد این علما و طلاب بیش از این‌ها بوده و هست. هم چنین به نظر می‌رسد که رمز موفقیت و اثرگذاری بیشتر بزرگانی چون آیت‌الله مصباح نیز همین ارتباط با جوانان خصوصاً دانشجویان بوده‌است که با مسائل واقعی جامعه آشنا شده و علم خود را نیز در معرض چالش قرار می‌دهند. اما علامه، فقط برای ایران و مسلمانان، مصباح نبود. سفرهای متعدد به کشورهای مختلف برای تبیین معارف اسلامی و استقبال زیاد عوام و خواص نیز نشان از بی‌مرز بودن این عالم و دوار بودنش دارد. سفرهایی که آنچنان موثر واقع شد که در سال‌های بعد وقتی به دلیل کهولت سن این امکان فراهم نبود، موثرین زیادی را از ادیان مختلف به قم برای دیدار با ایشان فراخواند. اما در خصوص یزد که زادگاه این عالم بزرگوار بوده و قطعاً علاقه‌مندان

عالم بودن فقط به یک جا نشستن و پرداختن به درس و بحث نیست! قطعاً اگر اینگونه بود پیامبر را نمی‌گفتند طیب دوار بطبه... طیبی که با طیش در گردش است؛ آن هم نه یکی دو بار، بلکه دائم در گردش است. طیبی که منتظر نمی‌ماند تا بیمار به سراغش بیاید بلکه می‌رود سراغ بیماران؛ هم شناسایی می‌کند و هم درمان. عالم باید آگاه به زمانش باشد و بداند که در چه برهه‌ای قرار دارد. اگر اینگونه بود، در دوران حاکمیت طاغوت باشد یا حاکمیت ولایت فقیه، مسیر و جایگاهش را می‌داند و در همان پازل و نقشه، نقش خودش را پیدا می‌کند و قطعاً در این مسیر، علم و معرفت در انتخاب راه درست به او کمک خواهد کرد. همین باعث می‌شود تا او بشود روشنای مسیر. آیت‌الله مصباح از جمله این عالمان بود. عالمی مسیر شناس که هم مسیر خودش را می‌دانست و هم به بقیه راه را نشان می‌داد. البته او می‌دانست که اهم توجهات باید به سمت قشر جوان باشد. جایی که نقطه درگیری دقیقاً همانجا بود و دشمن هم آنجا را نشانه داشت تا انقلاب اسلامی را از جوانان بگیرد یا بالعکس. با توجه به شان و جایگاه علمی علامه، این پیوست نیز مورد توجه بود و نهایتاً منجر به فعالیت ویژه و متمرکز در دو

# یک تسییح لعن رضا شاه



«مصاحبه با حجت الاسلام قاسم روانبخش؛ دبیر سیاسی هفته نامه پرتوسخن و عضو هیات علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و از شاگردان مرحوم آیت الله مصباح یزدی»

نویسنده: جواد اشرف



حضور داشتند. آیت الله بهجت به ایشان توصیه کرده بودند که حتماً در مباحث سیاسی ورود کنید چون در این عرصه دارای بصیرت هستید. ایشان از شاگردان امام بودند و فعالیت های سیاسی در هیئت مدرسین داشتند در کنار بزرگانی مثل شهید بهشتی و مرحوم شهید ربانی شیرازی و... که طرح حکومت اسلامی را برای بعد از سرنگونی شاه می ریختند.

## در آن هیئت چه نقشی داشتند؟

حضرت استاد دبیر هیئت مدرسین بودند. فیش برداری هایی کرده بودند برای طرح عملیاتی حکومت اسلامی. ابتکارشان هم این بود که خطی هم اختراع کرده بودند که مصوبات جلسه را با آن می نوشتند که خود حضرت استاد فقط حروفش را می شناختند. بعد دست ساواک افتاده بود که ایشان تعریف می کردند: «ساواکی ها می پرسیدند که این خطها چیه؟ می گفتم این خطها از پدران ما مونده و نمی دونیم چیه، اگه شما بتونید خط شناسی کنید و محتوای اینها را در بیارید ممنون می شیم.» و لذا بسیار کتوم و بسیار دقیق بود. علت لورفتنشان هم این بود که آخرین جلساتی که تشکیل شده بود این مطالب را دوباره ایشان به صورت حروف فارسی درآورده بودند برای اعضاء فرستاده بودند و نوشته بودند بعد از مطالعه امحاء شود. یکی از آقایان یادش رفته بود امحاء کند و شب وقتی دستگیر می شود این محتوا از لای کتاب ایشان به دست ساواک می افتد و این شد که هیئت مدرسین عملاً مورد حمله ساواک قرار گرفت و اعضای آن مشخص شدند.

## جریان راه اندازی جبهه پایداری چگونه بود؟

بارها خدمت ایشان رسیدیم که درس های بسیار

## آشنایی شما با استاد از کجا اتفاق افتاد؟

سال های اوج خفقان قبل از انقلاب رفته بودم قم. رفتم بازار تا با اتوبوس به یزد بروم. هنوز معمم نبودم و فقط قبا تنم بود. یک فولکس واگن ایستاد، دیدم راننده اش یک طلبه است. گفتم: «کجا می ری؟» گفتم: «سره راه بازار» سووارم کرد. بعد از سلام و احوالپرسی دیدم یک نفر هم عقب نشسته خدمتشان سلام کردم، پرسیدند: «کجا می ری؟» گفتم یزد، من یزدی خالص حرف می زدم و در جواب هم یزدی شنیدم؛ یزدی غلیظ: «شما یزدی هستید» گفتم: «بله یزدیم». اسمشان را جويا شدم، گفتند: «من محمدتقی مصباح یزدیم». بعد پرسیدند: «دوست داری ماشین زود گیرت بیاد؟»، گفتم: «بله، ماشین خوبی زود گیرم بیاد معطل نشم» ایشان فرمودند: «تسییح دست بگیر صد مرتبه رضاشاه را لعن کن خیلی مقربیه، اگر صد مرتبه رضاشاه را لعن کنی ماشین گیرت میاد». در ذهنم گذشت چه دل و جراتی دارد. گفتم باشد و پیاده شدم. می ترسیدم کسی بشنود، کمی از مردم فاصله گرفتم شروع کردم رضاشاه را لعن کردن شاید هفتادمین بارش بود که یک ماشین خیلی لوکسی ایستاد از این ماشین های شناسی بلند نو بود؛ آمد پایین به من گفتم: «کجا می ری؟» پاسخ دادم: «یزد». گفتم: «بیا بغل دست من بشین حرف بزنی که تا یزد خوابم نبره» گفتم: «چقدر می گیری؟» گفتم: «هیچی». مجانی با یک ماشین صفر کیلومتر رفتیم یزد. این دیدار اولم با استاد بود.

## در جریان فعالیت های سیاسی استاد بودید؟

ایشان سیاست ورزی مؤمنانه ای براساس مبنای داشتند، نه که فقط بخواهند یک فعالیت سیاسی کرده باشند. هرکجا ضرورت داشته ایشان آنجا

ایشان  
سیاست ورزی  
مؤمنانه ای  
براساس مبنای  
داشتند، نه که  
فقط بخواهند  
یک فعالیت  
سیاسی کرده  
باشند. هرکجا  
ضرورت داشته  
ایشان آنجا  
حضور داشتند.

آدم خوبی است ولی می‌خواستند تصمیم بگیرند یکی را به عنوان رئیس جمهور معرفی کنند. خیلی باید ایشان را بشناسند تا تأیید بکنند. پایان‌نامه‌های ایشان را شاگردان دقیقشان مطالعه کردند تا ببینند آیا انحراف فکری احیاناً وجود نداشته باشد. با استاد راهنمای ایشان که آیت الله علم الهدی بود خود استاد صحبت کردند، در مجموع رسیدند که این فکر، فکر درستی است بعد تصمیم گرفتند. در عین حال فرمودند: «بروید خودتان هم با ایشان صحبت کنید.» ما خدمت آقای جلیلی رفتیم. ساعت ۱۱ شب وقت دادند، تا ۱۰ نیم شب طول کشید. ایشان از یک جلسه دیگر آمده بود. شایعه‌ای بود که می‌گفتند ایشان توانایی جسمی ندارد، جانباز است و در روز ۲ ساعت بیشتر نمی‌تواند کار بکند. بعد از جلسه پرنشاطمان دیدیم ایشان یک جلسه دیگر هم دارد. جوابمان را گرفتیم که این حرف‌هایی که می‌زنند دروغ است. جمع بندی ما مثبت بود. بعد رفتیم گزارش دادیم و سوالات و ابهاماتی که بود جواب داده شد. جبهه به اتفاق آراء بیانیه داد و همه امضاء کردند از نامزدی آقای جلیلی که در میان نامزدهای باقیمانده، ایشان را اصلح تشخیص دادند بعد حضرت استاد هم مهر صحنه گذاشتند. اینطور نیست که راحت بگویم این رفیق ماست،

آن جریان انحرافی را کنار بزنند و بچه های ناب ما در سراسر کشور اینجا آمدند در عنوان جبهه پایداری انقلاب اسلامی فعالیت کردند الان هم همین‌طور در سراسر کشور همان بچه ها فعال هستند.

### بعد از تشکیل جبهه‌ی پایداری در اولین انتخابات از چه کسی حمایت شد؟

انتخابات ۹۲ قرار بود از آقای لنکرانی حمایت شود، منتهی استاد فرمودند: «این جبهه به هرکس می‌خواهد برسد باید به اتفاق آراء باشد، من در صورتی تأیید می‌کنم که همه بالاتفاق نظر بدهید انقدر بحث بکنید که دیگر هیچ شبهه و ابهامی باقی نماند.» بحث شد و همه امضاء کردند بالاتفاق، حضرت استاد هم تأیید کردند. ناگهان آن نامزدی که روی آن فکر شده بود یک مرتبه از صحنه حذف شد و ما دچار بحران شدیم و باید از بین نامزدهای موجود یکی را انتخاب می‌کردیم. سه روز حضرت استاد روی این قضیه فکر کردند و در خانه ماندند. مثل این‌که سه روز روزه گرفته بودند و متوسل شده بودند که خدای متعال کمک کند. بعد از سه روز کسی که نزدیک‌تر یافتند به مسیر خودشان آقای جلیلی بود. شناخت آن‌چنانی راجع به افکار و مبانی‌شان نبود، البته می‌دانستند

مهم و آموزنده ای به دوستان جبهه دادند. در دولت دهم بود که جریان مشائی پیش آمد و آن دولت را منحرف کرد حضرت استاد به فکر این افتادند که این پرچم عدالت‌طلبی و جریان انقلابی را از دست جریان انحرافی بگیرند و لذا قرار شد گروهی تشکیل شود که صرفاً اصولگرایی نباشد چون عنوان عامی است که هرکسی می‌تواند ادعا بکند من اصولگرا هستم. البته ما به دنبال اصولی بودیم که حضرت آقا و امام فرمودند اجرا شود. یکی دو جلسه خدمت ایشان بود و ایشان فرمودند: «عنوانی مثل پایداری بر اصول باشد.» بعضی دوستان پیشنهاد اسم انقلاب اسلامی دادند، ایشان فرمودند: «انقلاب اسلامی هم یک چیز عامی است، بنی صدر هم می‌گفت من انقلاب اسلامی هستم و روزنامه‌ای هم به نام انقلاب اسلامی داشت صرف انقلاب اسلامی این محتوا را نمی‌رساند ولی حالا که اصرار دارید انقلاب اسلامی باشد، پایداری انقلاب اسلامی باشد و بعد عنوان جبهه هم که چیز عامی است خیلی دربرمی‌گیرد و در واقع بوی حزب هم نمی‌دهد» دیگر تصمیم شد اسمش بشود «جبهه پایداری انقلاب اسلامی.» و مدتی بعد بچه‌ها در سراسر کشور فهمیدند که آن جریان دیگر مورد تأیید نیست و توانستند با تأسیس این جبهه



این درحالی بود که آقای حداد عادل از دوستان صمیمی حضرت استاد، یکی از نامزدها بود ولی این حرفها نیست می خواستیم فردی را معرفی کنیم که این فرد توانایی حل مشکلات مردم را داشته باشد. اینها درسهایی بود که به ما دادند. آقای جلیلی رأی نیارورد ولی در مناظرات خودش را نشان داد و روی خط ولایت محکم ایستاده بود. اما آقایانی که فکر می کردیم اصولگرا هستند، موضعی شبیه به آقای روحانی گرفتند و این در پرونده ما باقی ماند که مسیر درستی را انتخاب کردیم.

### توصیه‌ای به شما و دیگر اعضای جبهه پایداری داشتند؟

در موضع‌گیری‌هایی که جبهه داشت، توصیه می کردند که روی اصول محکم بایستید و مواضعتان محکم باشد؛ در عین حال با دوستان دیگر اصولگرا هم روابط شما خوب باشد. دوایر متحدالمرکزی را رسم کردند و فرمودند که اگر مرکز را ولایت بگذاریم، هرکس به این ولایت نزدیکتر است به ما نزدیکتر است و هرچه از این دایره و مرکز دورتر می شود اشتراکات کمتری داریم ولی معنایش جنگ و دعوا نیست، به هرحال با همدیگر باید ارتباط داشته باشیم.

### اسم هفته‌نامه پرتو آمد، از استاد در این هفته‌نامه کمک می گرفتید؟

سال ۷۶ که اصلاحات شکل گرفت و آقای مهاجرانی وزیر شد، به صورت قارچ‌گونه مطبوعات روید. شاید پانصد ششصدتا مجوز صادر کردند و پول هم می دادند؛ ملی‌گراها، روشنفکرها، بی‌دین‌ها و... همه مطبوعات داشتند و افکار جامعه را عوض می کردند. بنده و دوستان پیشنهاد کردیم که اگر ایشان اجازه بدهند نشریه‌ای بزنیم. ما بی تجربه بودیم و حتی یک مقاله هم کار نکرده بودیم. ولی می دانستیم باید کاری بکنیم. بعضی‌ها می گفتند در این فضای جنجالی که این همه روزنامه‌های متنوع و رنگارنگ هست اصلاً نمی‌توانید رقابت کنید. می گفتند شما عددی نیستید خصوصاً که کار رسانه‌ای نکردید، نمی‌توانید و کلی آیه یأس می‌خوانند ولی حضرت استاد فرمودند: «اگر بخواهید، می‌توانید»، بعد ادامه دادند: «اگر ضرورت پیدا کند این کاغذهای باطله‌ای که در سطل آشغالی ریختند یک‌طرف آن سفید است، آن را بردارید و مطلب بنویسید و به دیوار بزنید مردم بخوانند، این تکلیف دینی است». حمایت هم کردند و گفتند: «اگر شما رفتید شروع کردید و نشریه در آوردید من اگر زیر زمین هم شده پولش را درمیاورم و لازم شد، خانه‌ام را می‌فروشم و به شما کمک می‌کنم که این نشریه در بیاید». حضرت استاد آن‌قدر ما را برای نشریه تشویق کردند تا ما که هیچ کدام سابقه نشریه نداشتیم توانستیم این هفته‌نامه

را در بیاوریم که ۲۲ سال دارد دائماً به صورت هفته‌نامه منتشر می‌شود و در حد خودش -مخصوصاً آن وقت‌ها که فضای مجازی نبود- به عنوان تریبونی بود که حرفهای جریان انقلابی در آن زده می‌شد و نقش بسزایی در رسواسازی بعضی جریانات داشت. در زمان آقای احمدی نژاد هم وقتی که دولت سر کار آمد پیشنهاد کردند که هفته‌نامه را روزنامه کنیم و بودجه هم می‌دادند. من خدمت حضرت استاد رسیدم و گفتم: «پیشنهادی هست از سوی دولت که بیاییم پرتو را روزنامه کنیم» ایشان فرمودند: «اگر هیچ توقعی ندارند مانعی ندارد، اگر می‌توانند از منابع دیگر کمک کنند، بکنند ولی اگر می‌خواهند کمک کنند که هرچه آن‌ها می‌گویند و می‌خواهند نوشته شود و سیاست‌های آن‌ها اعمال شود، نه نمی‌ارزد. همین پرتو هفته‌نامه بمانید، تأثیرتان بیشتر است» و همین هم شد. ما همان‌طور ماندیم و پرتو توانست در دولت دوم آقای احمدی نژاد انتقادات جدی به جریان انحرافی مطرح کند. این را هم بگویم که مدتی وضعیت انتشار ما بخاطر مسائل مالی خیلی به هم ریخته بود و استاد خیلی ناراحت بودند و می‌گفتند هرطوری است ولو در فضای مجازی هم شده پرتو را منتشر بکنید.





# انقلابی بی‌بارها

نویسنده: سجاد دهقان منشادی

« مصاحبه با مرحوم آیت الله محمدحسین بهجتی اردکانی؛ شاعر (متخلص به شفق) و امام جمعه اسبق اردکان از دوستان قدیمی مرحوم آیت الله مصباح

## شما چگونه با آیت الله مصباح آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. آشنایی من با آیت الله مصباح برمی‌گردد به زمانی که توی اردکان طلبه بودم و از نظر حافظه و استعداد شهرت داشتم. آیت الله مصباح هم بین علمای یزد مشهور بودند و برای دیدار با طلاب به اردکان آمدند. بعد از ورود آیت الله خالصی زاده، طلبه جوان با پیشانی کشیده ای را دیدم که هم سن و سال خودم به نظر می‌رسید. بعد به منزل عالم درجه یک شهر رفتند. ما طلبه‌ها هم همراه آیت الله خالصی زاده همراهی‌شان کردیم. طلبه‌های پایه پایین‌تر توی حیاط نشستند و مشغول مباحثی علمی شدند و آیت الله خاصی زاده من را صدا زدند تا به سوالات تجزیه و ترکیب جواب بدهم. آقای مصباح وقتی جواب من را شنیدند تحسین کردند و خودشان هم جوابی دیگر دادند و آغاز رفاقت ما اینچنین شد. رفت و آمدهایم به یزد و دیدار با ایشان که از علاقه قبلی هم ناشی میشد نهایتاً منجر به عقد اخوت بین ما شد. قم که رفتیم به خصوص وقتی که واجد شرایطی شدم که توانستم در مدرسه حجتیه باشم دیگر خدمت ایشان بیشتر می‌رسیدیم. آنجا که آمدیم حضرت آیه‌الله مصباح هم آنجا بودند. با بسیاری از مسائلی که در پیشبرد ما خیلی اثر داشت با راهنمایی‌های خود جناب آقای مصباح و بعضی از دوستان دیگر در آن مدرسه آشنا شدیم. در این مدرسه بود که ما همه به کارهای علمی مان خیلی دلگرم بودیم و زیاد می‌رسیدیم و به کارهای دیگر مثل جلساتی که آن وقت بود. دیگر همه پای این جلسه‌ها می‌رفتیم.

شاخه‌هایی منعکس شده که ایشان هیچگونه سابقه مبارزاتی و سیاسی نداشتند و حتی از مخالفان نهضت حضرت امام بودند. لطفاً شما از فعالیت‌های مبارزاتی ایشان در دوران پهلوی برایمان بگویید.

باید عرض بکنم اساس این تصور که سابقه مبارزاتی ایشان کم بوده یا نعوذبالله مخالفتی داشته‌اند چیزیست که از دهان مخالفین انقلاب و مخالفین جناب استاد مصباح برخاسته و اینچنین تهمت‌ها و بهتان‌ها درباره افرادی مثل آیت الله مصباح که یک وجود مؤثر و یک ستون بزرگی از علم و عمل هستند بدیهی است. قبل از انقلاب ایشان از شاگردان برجسته امام بودند و کسی که خودش شاگرد برجسته امام باشد با آن فکر زیبای امام



مجال است که تحت تأثیر حرف‌های امام قرار نگیرد و همه جا هم همراه امام بودند و قدم به قدم پیرو امام بودند یکی از کارهایی که قبل از انقلاب ایشان شروع کردند یک مباحثه جدی فقهی استدلالی بر وجود مبارزه در شرایط فعلی بود (در شرایط آن زمان) که مدت‌ها این مباحثه طول کشید طرف این مباحثه هم یکی آیت الله یزدی بود و بعضی دیگر از اد بزرگان. ایشان پیگیر بود این کار را و آثار بسیار مطلوبی را آن روز در طبقه تحصیل کرده بالای حوزه داشت. همچنین طبق یک اساسنامه تشکیلی داشتند و آن اساسنامه بخط شریف ایشان نوشته شده بود لکن امضاء نداشت. بعضی از افرادی که در این تشکیلات بودند و مبارزه با طاغوت را واجب می‌دانستند دستگیر شدند. آن‌ها در مورد اساسنامه و آقای مصباح حرفی نزدند و شکنجه شدند ولی بالاخره مطلب لو

رفت. آقای مصباح متوجه کار شد و قبل از اینکه سراغ ایشان بیایند، تمام نوشته‌های دست نویس خود حتی کتاب‌های درسی که یک گوشه‌ای حاشیه‌ای زده بودند و دفاتر یادداشت‌هایشان را مخفی کردند و از همان لحظه شروع کردند با دست چپ نوشتن. ماموران خیلی ایشان را آوردند و دو در منزل ایشان تمام کتاب‌ها را ورق زدند اما یک یادداشت، یک خط از ایشان پیدا نکردند. با کمال تعجب می‌پرسیدند: «چگونه عالمی و صاحب نظری مثل شما هیچگونه یادداشت و هیچگونه خط ندارید؟» ایشان می‌گفت: «خب متکی به حافظه خودم هستیم» بارها غافلگیرانه برگهایی به ایشان می‌دادند که پر کنند سمت چه هست؟ فامیلت چه هست؟ مدت تحصیلت چقدر است؟ و ایشان با دست چپ پر می‌کردند. یک بار هم نشد که با دست راستشان پر کنند و یک کلمه هم بنویسند و نتیجه کار این شد که حتی ساواک به شک افتاد و دید که خط هیچ شباهتی با اساسنامه ندارد و هیچ جا هم خطی از ایشان پیدا نکردند. یکی از مسائلی که همیشه ایشان مخالفت می‌کرد با دارالتبلیغ شریعتمداری بود و به ما می‌گفتند که این، جوان‌ها را به کارهای فرعی مشغول می‌کند و از کارهای اصلی یعنی مبارزه با شاه و ایجاد شاه و رژیم بازمی‌دارد. همیشه ایشان مخالفت می‌کرد.



وقتی که امام تبعید شدند به نجف اشرف، ارتباطات آقای مصباح با امام بسیار قوی بود و من یادم است یکی دو تا نامه که گزارشات کار ایران را برای امام نوشته بودند دوستان خصوصی خودشان آن را برای ما خواندند که بسیار شورانگیز بود و تمام ریز مطالب را نوشته بود و امام در برابر آن نامه بسیار تحسین کرده بود. اما این همه ماجرا نبود.

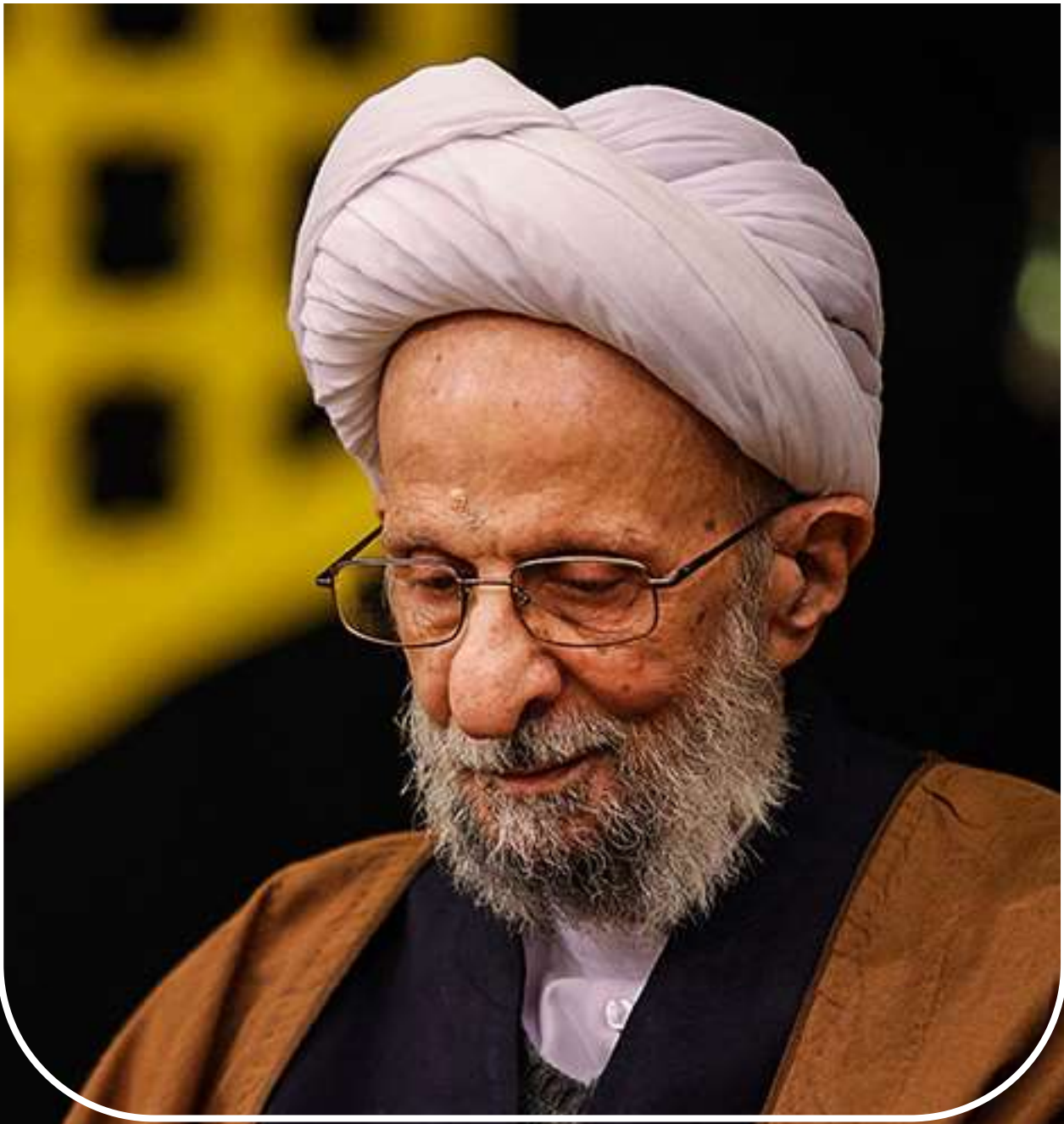
با جمعی از دوستان به فکر افتادیم که باید یک نشریه‌ای داشته باشیم. با هم، هم قسم شدیم که بین خودمان بماند. بر سر انتخاب نام آن، شبانه به صورت مخفیانه مدتی فکر کردیم تا بالاخره «انتقام» را برگزیدیم و جناب آقای مصباح پسندیدند. این

روزنامه انتقام شب‌ها چاپ می‌شد. اساس و طراح آن آیه‌الله مصباح بودند و بیشتر زحمت را حقیقتاً ایشان می‌کشیدند. افرادی هم بودند که عامل پخش بودند و شبانه پخش می‌کردند. کسی نمی‌دانست که مرکز این کار کجاست ولی هیچ چاپخانه‌ای حاضر نبود این را چاپ کند. ناچار شدیم که با سختی زیادی یک دستگاه پلی‌کپی قوی بخریم. خب شما می‌دانید که اصلاً تهیه پول برای پنج شش تا طلبه کم بضاعت چقدر مشکل بود. فروشنده هم موظف بود که نام خریداران را بنویسد و به ساواک گزارش بدهد که همچین دستگاهی فلان جمعی خریدند. مخفی کردن این کارها خیلی مشکل و دشوار بود ولی خدایا شکر

انجام شد و بحث پول هم عمده‌اش را آقای مصباح تأمین کردند و بقیه هم از هر جا می‌شد کمک جمع کردند. کم‌کم امکان لو رفتن قضیه بیشتر شد و برای همین قرار شد که این دستگاه پلی‌کپی را هر ماه مخفیانه منزل یکی از دوستان نگه داریم.

### پس چرا این موارد کمتر در جامعه عنوان شده؟

آقای مصباح همیشه مخفیانه کارها را کرده چون ایشان عقیده‌شان این است که کار باید خالص برای خدا باشد نه برای ریا نه برای اسم و آوازه در کردن. برای همین خیلی از مطالب را ایشان نگفته.





# یک تنه علیه التقاط

« مصاحبه با حجت الاسلام دکتر احمد ابوترابی؛ رئیس مرکز دایرة المعارف علوم عقلی اسلامی وابسته به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و عضو هیات علمی موسسه امام خمینی (ره) »



نویسنده: علی زارع بیدکی

جناب آقای ابوترابی مصدع اوقاتتان شدیم. درخواستمان این است که خاطراتی را که از حضرت استاد مصباح دارید از بدو آشنایی و سالیانی که در خدمت ایشان بودید تا کنون را بیان کنید.

آشنایی من با حضرت آیت الله مصباح از رفاقتی که پدرمان با ایشان داشتند، شروع می‌شود. از دوران کودکی از این استاد بزرگوار به یاد دارم که از طرف همه خانواده ما به عنوان یک اسوه تقوا و اخلاص شناخته می‌شد. آشنایی با افکار ایشان هم از دوران کودکی آغاز شد. من به همراه اخوی بزرگترم در جلسات ایشان شرکت داشتیم و نوار آن جلسات را ضبط می‌کردیم. این جلسات برای من خیلی جذاب بود. ایشان یک بحثی را مطرح کرده و پس از تحلیل و تبیین، آن را به صورت کاملاً منطقی رد می‌کردند. اما برخوردهایی که در جلسات با ایشان می‌شد کاملاً غیرمنطقی بود. آن زمان عده‌ای قصد حمله و به قتل رساندن ایشان را داشتند! اما در مقابل ایشان می‌فرمودند: « من تشخیصم این است که طرح این مباحث برای دفاع از مبانی دینی یک وظیفه شرعی است اما این نیست که بگویم به دیدگاه‌های دیگران توجه نکنم. بیایید برای من ثابت کنید که وظیفه ندارم. » بعداً من از طریق پدرم شنیدم که بعضی از بزرگان می‌خواستند ایشان را قانع کنند اما خودشان قانع شده بودند که طرح این مباحث وظیفه خودشان هم هست. بلافاصله بعد از انقلاب مسئله مارکسیست‌ها و منافقان مطرح شد. ایشان خودشان وارد مسئله می‌شدند و این افکار را بررسی می‌کردند. همچنین ایشان کلاس‌هایی در مؤسسه راه حق، در جهت آشنا ساختن طلاب با فلسفه غرب، افکار غربی و افکار غیر اسلامی مخصوصاً افکار مارکسیست‌ها و منافقین و پاسخ به شبهات راه‌اندازی کردند. مصالح شخصی یا اجتماعی نتوانست ایشان را تحت تأثیر قرار بدهد و در تمام این دوران ایشان کارشان بر اساس یک دور اندیشی حساب شده‌ای بود که چه چیزی در آینده، اسلام را به خطر می‌اندازد. منافقین را قبل از آنکه دیگران بشناسند شناخت. حتی ایشان قبل از همه به جریان مارکسیسم پرداخت و به فکر تربیت شاگردانی بود که بتوانند به صورت علمی با آنها برخورد کنند. همچنین ایشان با افکار التقاطی به صورت کاملاً دقیق و حساب شده، به صورتی که اثرگذار باشد، مبارزه می‌کردند. نکته دیگری که در کتاب‌های ایشان قابل توجه دانش‌پژوهان بوده، این است که اهداف دنبال شده، مباحث مطرح شده و مباحث کنار گذاشته شده، همه حساب شده است. یعنی چه بسا ایشان زمینه طرح بحث‌های علمی زیادی را داشته‌اند ولی بحث‌هایی را مطرح و از آن دفاع کرده‌اند که کمتر مطرح شده و دست‌نخورده مانده است.



حضرت عالی از برخورد های اخلاقی و عرفانی ایشان در زمان هایی که خدمت ایشان شرفیاب شدید، خاطره ای دارید؟

نکته ای که در اولین جلسه با ایشان به دست آوردم همت بلندشان بود. در ابتدایی که می خواستند مسئولیت دایره المعارف را قبول کنند گفتم: « این کار خیلی دراز مدت است » اما متوجه شدم که اگر اهمیت این کار در نظر دیگران روشن شود، به زودی به نتیجه خواهد رسید. ما به دلیل سطحی نگری نسبت به آینده دایره المعارف و انتظار نتیجه گرفتن سریع، بسیاری از نیروها را از دست می دادیم. در حضور بعضی از مسئولین دایره المعارف عرض کردم که این دراز مدت بودن کار برای ما یک آفت جدی شده. بسیاری از نیروها حاضر نیستند با ما همکاری کنند. خیلی از نیروها از دست می روند. فکر می کنند باید ده سال، بیست سال و یا بیشتر کار کنند تا کار به نتیجه برسد. ایشان فرمودند: « ما نباید خودمان را تابع این شرایط بکنیم. باید شرایط را به نفع اهداف خودمان تغییر بدهیم. باید فرهنگ حوزه را عوض کنیم. فقط اخلاص می خواهد و باید سعی کنیم در مجموعه، صبر و اخلاص را پرورش بدهیم. » یکی از اعضای اصلی شورای دایره المعارف در جمع اعضای هیئت علمی دایره المعارف یک سخنرانی خیلی داغی

**اگر ناآگاه است  
باید آگاهی  
کرد، اگر برای  
نان خوردن است  
وقت بگذارد  
راهنمایی  
کنید. اینها  
با راهنمایی  
برمی گردند**

کرده بود و گفته بود که ما کارهای خیلی عمیقی انجام می دهیم ولی چه تضمینی که اگر ما همین الان به فکر عرضه اینها نباشیم، دیگرانی اینها را از ما نگیرند، استفاده نکنند و دایره المعارف هایی چاپ نکنند. پس بگذارید در ویرایش های اول یک چیزهای معمولی بنویسیم و منتشر کنیم. جواب ایشان را پیش بینی می کردم. یکی از بزرگان دیگر که در شورای پژوهش مؤسسه بود، سخنرانی را منتقل کردند. ایشان گفته بودند: « خب ما کار می کنیم و دیگران عرضه کنند. مگر ما می خواهیم چه کار بکنیم؟ مگر می خواهیم به نام ما باشد؟ ما می خواهیم عرضه بشود. ما باشیم یا دیگران چه تفاوتی دارد؟ مهم این است که ما کارمان را در این مرحله خوب انجام بدهیم. » همچنین در یک جلسه عمومی آقای مصباح فرمودند: « واقعیت این است که اکثر دایره المعارف ها با استانداردهای بین المللی سازگار نیست » ایشان توجه زیادی نسبت به عمیق انجام دادن کارها نیز داشتند. شاید نمونه ای مانند ایشان در این موارد در کشور ایران نتوان پیدا کرد که این قدر به علوم روز دنیا اهمیت بدهد و برای شیوه های امروز دنیا ارزش قائل بشود. در برابر افراد مشکوک به توطئه دیدگاه ایشان طور دیگری بود. یک بار که من در این باره چیزی به ایشان گفتم، ایشان فرمودند: « یک موقعی هست که طرف با



ما مخالف است اما یک موقع ناآگاه هست یا آگاه هست به خاطر نان خوردن، به این افکار و اعمال ناچار شده، خارج از این نیست. اگر ناآگاه است باید آگاهی کرد، اگر برای نان خوردن است وقت بگذارد راهنمایی کنید. اینها با راهنمایی برمی گردند.» با آن معنویات بالایی که ما از ایشان سراغ داشتیم، ایشان نهایت تلاششان را می کردند تا عادی جلوه دهند. یکی از آن افرادی که به ایشان نزدیک بود گفتند من یک روزی خدمت آیت الله مصباح رسیدم و از ایشان سؤال کردم: « شما مکاشفاتی چیزی هم داشته اید؟ » گفتند: « قابل ذکر نه. » متوجه شدم ایشان چیزی نمی خواهند بگویند، این گونه می گویند که دروغ هم نباشد. من که متوجه شدم دیگر ادامه ندادم. نمازهای ایشان در ملاء عام کاملاً عادی بود حتی گریه هایی که در نمازهای تنها داشتند در مکان های عمومی نداشتند. سعی می کردند که نماز را سریع تمام کنند. در تجلیل هایی که از ایشان می شد گاهی با شوخی سعی می کردند آن را از بین ببرند. یادم می آید که یک نفر دست ایشان را بوسید ایشان هم ابتدا دست و بعد عبا ی او را بوسید.

# معالم بدون مرز

نویسنده: محمدصادق زارع بیدکی



« مصاحبه با مرحوم محمدحسین فرج‌نژاد؛ صهیونیسم پژوه، از اساتید حوزه رسانه و از شاگردان مرحوم علامه مصباح

اولا یک شبهه خنده‌دار مطرح شده بود درباره انقلابی نبودن آقای مصباح! بله روش آیت‌الله مصباح این بود که کادر انقلاب را تربیت کند، اما در جواب فقط همین را بگویم که دشمن آیت‌الله مصباح، BBC انگلیس، درباره خبر فوت علامه عنوان کادرسازترین عالم جمهوری اسلامی را به کار برد، آنوقت هنوز بعضی‌ها دارند روی این شبهه پافشاری می‌کنند؟ نکته بعد در مورد بحث سیاسی استاد، اوج فشارها بود که چون اطلاع داشتیم ولی برای اطمینان بیشتر یکدفعه از نزدیکان‌شان سوال کردم که: آیت‌الله مصباح را در زمان آقای خاتمی، چقدر تهدید می‌کردند؟ گفتند که تقریباً روزانه یک نامه تهدیدآمیز و چندین نامه فحاشی و این جور چیزها خدمت ایشان می‌رسید. آیت‌الله مصباح درباره نامه‌ها شوخی می‌کردند و در کلاس‌های خصوصی می‌گفتند: امروز با فحش جدیدی آشنا شدیم. برای ما خیلی جالب بود ما هم می‌خندیدیم. من خودم شاهد بودم در ایام انتخابات و مواقعی که بحث‌های حاد سیاسی پیش می‌آمد، موسسه آیت‌الله مصباح درش روی همه باز بود. در زمان انتخابات ۹۲، که آقای قالیباف، آقا ولایتی و جناب آقای جلیلی با همدیگر رقیب بودند، همه تشریف می‌آوردند موسسه امام خمینی (ره) و از آیت‌الله مصباح به عنوان یک بزرگتر مشورت می‌گرفتند. متأسفانه بعضی‌ها می‌خواهند استاد مصباح را تقلیل بدهند به تعلیمات سیاسی اما این طور نبوده و نیست. استاد مصباح هیچ وقت به خاطر رسیدن به رای در انتخابات شرکت نمی‌کرد. ایشان در شرایط حاد و نفس‌گیر و پرهیاهوی انتخابات، مسیر تربیتی و انسانی و بحث خودش را پیش می‌برد. اصلاً ایشان این‌طوری وظیفه تشخیص می‌داد که نباید در انتخابات و دوستان خودش را بفرستد تا این‌ها گفتمان‌سازی کنند. بارها و بارها من یادم هست که در انتخابات مختلف ایشان توصیه جدی به ما داشتند که گفتمان‌سازی انقلاب اسلامی از اهم وظایف در انتخابات هست و ما هم دقیقاً همین‌جوری عمل می‌کردیم. نکت بعدی این است که برای تخریب علامه، محور تقابل با آقای هاشمی یا مثلاً آقای روحانی و این‌ها

برای من که توفیقی بود چند سالی در موسسه ایشان درس بخوانم، می‌خواهم چند محور از جنبه‌های مختلف زندگی ایشان را برای‌تان بگویم.

در ابتدای بحث برای اینکه بفهمید چرا رسانه‌های دشمن علیه ایشان خطوط متعدد عملیاتی روانی تشکیل دادند، می‌خواهم محوری‌ترین ویژگی که می‌شود در مورد حضرت آیت‌الله مصباح بیان کرد را بگویم؛ مقام معظم رهبری هم دقیقاً همین مولفه خیلی برجسته در بیان‌شان بود، یعنی بحث حکمت و قرآن‌محوری. الان خیلی از اندیشمندان ایرانی، دلسوزانه در رشته‌های روانشناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و بعضی رشته‌های نزدیک به این دارند تلاش می‌کنند که بتوانند مشکلات جامعه ایران را حل کنند اما حل نمی‌شود. شاید دلیل محوری‌اش این است که دانشگاه ما از مباحث قرآن و حکمت غنی ایرانی اسلامی دور است. نمونه خیلی واضح بحث بیماری کرونا هست که ما الان چند ماه است گرفتارش هستیم و متأسفانه وضعیت عملیات روانی و وضعیت آرامش در جامعه -اتفاقاً در هفته‌های اخیر که کرونای انگلیسی شروع شده- بدتر از قبل شده، چرا؟ دلیلش این است که متأسفانه منابع دانشگاهی ما در رشته‌های مرتبط با حل مشکلات جامعه از روانشناسی، عملیات روانی، پزشکی، جامعه‌شناسی، فلسفه و سایر رشته‌ها، تقلیدی و ترجمه‌ای است و از غرب آمده و متناسب با جامعه ما، مبانی ما و ساختار تمدنی ما نیست. محور بعدی در خصوص مواضع سیاسی ایشان است.

آیت‌الله مصباح  
درباره نامه‌ها  
شوخی می‌کردند  
و در کلاس‌های  
خصوصی  
می‌گفتند: امروز  
با فحش جدیدی  
آشنا شدیم.



را تعریف می کردند. آیت الله مصباح تقابلی با کسی نداشتند، اتفاقاً در سال‌های اخیر شما دیدید که علیرغم انتقاد، این جور وارد نشدند که خط تخریبی پررنگ درست کنند علیه دولتی‌ها. در صورتی که علامه، توان شاگردان و دوستان ایشان بسیار گسترده است. شاگردان آیت‌الله مصباح فقط ۷۰ هزار تا دانشجوی در طرح ولایت تربیت کردند خوب این دوستان طرح ولایت خیلی‌هایشان الان رسانه‌ای هستند ولی استاد مصباح هیچ‌وقت تقابلی و تخریبی پیش نمی‌رفت ایشان اتفاقاً در مواجهه با جناب آقای هاشمی و جناب آقای روحانی هم خط گفتمانی را پیش می‌بردند. بحث طرح ولایت شد، این را بگویم جالب است. یک دفعه از علامه پرسیدیم که استاد قلب کار شما و قلب مباحث شما در این سال‌ها چی بوده؟ استاد فرمودند: بحث طرح ولایت و کار روی علوم انسانی در موسسه امام خمینی، قلب کارهای ۵۲ ساله بنده بود. یک نکته هم درباره نسبت ایشان با اصول‌گرایان عرض کنم. دشمنان برای تخریب ایشان از هیچ فرصتی نمی‌گذشتند و از مسائل دیگری که می‌گفتند، اختلاف و تقابل ایشان با اصول‌گرایان است. اما همان شبی که آیت‌الله مصباح فوت کردند، کانال‌های ضد انقلاب- که بعضاً داخلی هم بودند- نوشتند که با مرگ آیت‌الله مصباح دیگر اصول‌گرایان توان یکسان‌سازی و وحدت را از دست دادند. بله همین دشمنان بعد از فوت حضرت استاد نوشتند که در نبود ایشان، خط وحدت اصول‌گراها بهم می‌خورد. البته بگویم دشمن خواب دیده، خوش باشد! ما یاد گرفتیم در این سال‌های آخر عمر آیت‌الله مصباح در شرایطی که در اقلیت هستیم و بودجه‌مان قطع شده چگونه عمل کنیم! در سال‌های اخیر که دولت روحانی بودجه موسسه را به شدت تقلیل داده بود و حتی آن بودجه‌ای هم که در کاغذ تصویب می‌شد یک چهاردهمش بعضاً پرداخت می‌شد. همین باعث شد تا موسسه امام در این سال‌های آخر بسیاری از مباحث بعد از ظهرهایش را تعطیل کند، بعضی از اعضای هیئت علمی از موسسه رفتند جاهای دیگر و مشکلات متنوعی که برای موسسه پیش آمد. البته دشمن هم همین‌ها را می‌خواست ولی استاد مصباح با اتکای به کمک خیرین و کمک حضرت آقا که تا همین انتهای عمر آیت‌الله مصباح هم هوای ایشان را در حد امکان داشتند، توانستند این داستان را به سرانجام برسانند و موسسه‌ای را با چند هزار محقق و دانشجوی و حوزوی نگه دارند و برای آینده تمدن اسلامی حفظش کند. البته طبیعتاً بسیاری از فعالیت‌های موسسه کمتر شد اما با شگردهای دیگر مثلاً طرح ولایت همین امسال تابستان ۱۳۹۹، تعداد بچه‌های طرح ولایت مردمی که با بودجه خیرین اداره می‌شد بیشتر از پارسال شد؛ یعنی ایشان توانستند روش‌هایشان را به‌روز کنند و این نشان از تبحر ایشان در مدیریت صحنه نبرد بود. با همه این‌ها، استاد مصباح باز خط گفتمان‌سازی، شاگردپروری، تربیت و تمدن‌سازی را می‌گرفتند و همین اخلاق‌های ایشان با دشمن بیشتر عصبانی می‌شد. هرچه به ایشان حمله کنند،

عزیزتر می‌شود. این انسان مهره وجودی‌اش را ساده به دست نیاورده که دشمنان هم بتوانند با یک فوت خاموشش کند. این استاد خودش مصباح و نور الهی و مفسر قرآن بود. این نور را نمی‌شود خاموش کرد دشمنانی که حالا می‌خواهند برقصدند و شادی کنند، این قدر برقصدند تا جانشان در بیاید ولی بدانند که ما می‌ایستیم و مطالعه می‌کنیم و می‌نویسیم و سخنرانی می‌کنیم تا ما را بکشند یا بمیریم که در هر صورت ما موفق و پیروز میدان هستیم. نمی‌خواهم شعار بدهم دوستانی که با بنده آشنا هستند می‌دانند زندگی من که هیچ، زندگی اساتید من اینگونه بوده و به ما هم یاد دادند. اگر دوستانمان، خلاف این را از ماها دیدند بگویند. همه باید تلاش و دعا کنیم تا راه درست برویم و میلیون‌ها نفر انسانی که الان در هند و پاکستان و عراق و سوریه و یمن به جبهه متحد مقاومت پیوستند ان‌شاءالله تربیت شوند و تربیت خواهند شد و تربیت شده‌اند. سید حسن نصرالله وقتی که جاسوسی را در حزب‌الله پیدا کردند، گفت: من مطالعه کرده‌ام کل طرح‌های فرهنگی که در ایران اجرا شده بود و طرحی را بهتر از طرح ولایت پیدا نکردم. به همین دلیل سیدحسن نصرالله، طرح ولایت را از استاد مصباح درخواست کرد. استاد چند روز خودشان رفتند لبنان که کتابش هم چاپ شده، و بعد شاگردان عرب زبان خودشان را فرستادند لبنان و دوره‌های بسیار زیادی برگزار شد و انواع و اقسام گروه‌ها در لبنان آموزش دیدند. در پاکستان و سوریه و فلسطین عزیز هم همین‌طور که آمدند و از این استاد بزرگوار استفاده کردند و نور وجودی این استاد را در دنیا پخش کردند. در مورد آقای دکتر شریعتی هم سوال کردند. نوع برخورد حضرت آیت‌الله مصباح، آیت‌الله مطهری و علامه طباطبایی با شهید بهشتی در مسئله شریعتی متفاوت بود. شهید بهشتی یک نگاه مدیریتی در انقلاب داشتند و وظیفه شورای انقلابی بودن خودشان را انجام می‌دادند و آیت‌الله مصباح، شهید مطهری و علامه طباطبایی وظیفه خودشان در فهم دقیق اسلام و فرق گذاشتن بین اسلام و قرائت نوما رکیستی آقای شریعتی و درواقع هدایت جوانان مسلمان نسبت به اسلام بوده است. اما آقای بهشتی در نوع مدیریت خودشان می‌خواستند تا حد ممکن انقلاب را به سمت و سویی پیش ببرند که اتفاقات داخلی کمتر پیش بیاید. دوستان زیادی بودند در همین ۲-۳ سال گذشته که داستان طرح ولایت و داستان‌های دیگری که پیش آمد به حضرت آقا مراجعه کردند و خیلی تلاش داشتند که آیت‌الله مصباح را از محوریت طرح ولایت حذف کنند و ارزش‌های شهید مطهری را محوریت قرار دهند اما حضرت آقا مخالفت کردند و فرمودند فقط آیت‌الله مصباح. آقا این حرف بسیار جدی و حمایت از آیت‌الله مصباح را تا آخر عمرشان داشتند. نکته آخر هم از برخورد ایشان با شاگردهایشان بگویم. آیت‌الله مصباح مهربان که در جلسات خصوصی امکان نداشت به یک نحوی شاگردانشان را نخواندند، تا همین اواخر وقتی شاگردانش می‌رفتند به دیدارش در خانه، همیشه می‌رفت کفش بچه‌ها را جفت می‌کرد.



# ثمره عمر طلبگی من



« مصاحبه با حجت الاسلام صفدر الهی راد عضو هیئت علمی موسسه علمی پژوهشی امام خمینی (ره) »

نویسنده: محمد جعفری زاده

**یکی از شبهاتی که حول فعالیت های آیت الله مصباح مطرح است حضور کم رنگ ایشان در صحنه مبارزات پس از انقلاب و دفاع مقدس است، لطفاً در این باره توضیح دهید.**

بگذارید پاسخ این سوال را با نقل دو خاطره از زبان خود ایشان بدهم. زمان جنگ حضرت امام (ره) دستور می دهند که بودجه های فرهنگی صرف هزینه های جنگ شود فعلاً مراکز فرهنگی فعالیت خودشان را به حال تعلیق در بیاورند. حضرت علامه می فرماید من یک وقتی خدمت حضرت امام بودم و حضرت امام فرمودند که چه خبر از مؤسسه تان؟ حاج آقا فرمود به حضرت امام عرض کردم که آقا شما فرمودید که در بحث بودجه فعلاً اولویت با بحث جنگ است؛ ما نمی توانیم آنجا بدون بودجه فعالیتی انجام دهیم. امام فرمودند بله من این حرف را زدم ولی این ربطی به مجموعه شما ندارد بودجه شما را من خودم شخصاً تأمین می کنم شما آنجا کارهایتان را با بچه هایتان دنبال کنید قضیه شما کاملاً متفاوت است. حالا جالب این است که حاج آقا می فرمایند من احساس کردم حالا امام یک چیزی گفتند و چند ماه بعد ما باید پیگیری کنیم آیا امام بودجه می دهند یا نه. بعد می گویند دو سه رو شد دیدم یک آقایی با یک پاکت پول پیش من آمد گفت این را حضرت امام دادند و فرمودند این قسط اول پولی که من به شما وعده داده بودم بقیه پولها را هم همینطور وعده به وعده من به شما می رسانم. یعنی شخص حضرت امام زمان جنگ حضرت آقای مصباح را مأموریت می دهند شما بروید کارهای فکری و فرهنگی انقلاب را دنبال کنید. طبق نقلی گویا فقط دوتا مرکز فرهنگی زمان جنگ فعال شد و بودجه آن را حضرت امام تأمین می کردند یکی مؤسسه حضرت آیت الله مصباح (ره) بود یکی هم مجموعه حزب الله که آن حرکت مقاومت و حزب الله بتواند کار خودش را انجام دهد. این دوراندیشی هم حضرت امام را می رساند هم دوراندیشی حضرت استاد را که در این شرایط یک وقتی تحت جو قرار نگیریم

حالا همه جبهه برویم البته می دانید بعضی از شاگردان حضرت استاد رفتند مثل آقا مصطفی ردانی پور از شاگردان خاص حضرت علامه بودند در مدرسه حقانی و اینها رفتند به شهادت هم رسیدند. خاطره دیگری که در این زمینه وجود دارد این که امام فرمودند همه به جبهه بروید جبهه نباید خالی باشد؛ شاگردان علامه تردید کردند وظیفه آنها این است که در مؤسسه باشند درس بخوانند کارهای تحصیلی و پژوهشی را دنبال کنند یا بلند شوند به جبهه بروند آمدند حاج آقا را اصرار کردند که حاج آقا شما از حضرت امام استعلام کنید دقیقاً الان تکلیف ما چیست. حاج آقا خدمت امام مشرف می شوند و به امام می گویند بچه های ما در مؤسسه دانش پژوهان ما این سؤال را دارند الان رسالت من حضور در جبهه نظامی است یا درسهایمان را بخوانیم. حالا جواب امام خیلی جالب است؛ می گویند حضرت امام فرمودند که جناب آقای مصباح به شاگردانتان بگویید بنشینند آنجا درسهایشان را قوی بخوانند هروقت دیدید که آقای خمینی خودش بلند شد به جبهه رفت دارد شمشیر می زند بچه هایمان هم پشت سر آقای خمینی بروند. یعنی افق شما بروید کارهای فکریتان را انجام بدهید وقتی دیدی که کار انقلاب آنقدر بد شد که شخص من که ولی فقیه هستم رهبر کشور هستم دیدید وسط میدان دارم تیراندازی می کنم بدانید که این درس خواندنها دیگر فایده ندارد یعنی انقلاب دارد از دست می رود.

**در مورد فعالیت های تربیتی سال های اخیر علامه خصوصاً طرح ولایت برایمان توضیح بدهید. ارتباط و تعاملات علامه با شاگردانشان چگونه بود؟**

در سالهای اخیر ایشان برنامه و درس رسمی برای شاگردانشان نداشتند بالاخص هم اشتغالاتی که در حوزه های مختلف برای ایشان ایجاد شد هم مخصوصاً به لحاظ توان جسمی که دیگر در سالهای اخیر خیلی ضعیف شده بودند ولی این خیلی جالب بود که ایشان هرگز در چند مقوله مضایقه نمی

کردند. یکی وقت گذاشتن در مقوله های علمی و پاسخ به سوالات علمی؛ یکی هم درباره طرح ولایت. ایشان می فرمودند طرح ولایت ثمره عمر طلبگی من است. اینقدر طرح ولایت برایشان اهمیت داشت هروقت ما وقت خواستیم ایشان وقت دادند. حتی شده بود من یک ساعت قبلش از دفتر بابت طرح ولایت وقت خواستم، دفتر ناراحت شدند که آقا این چه طرز وقت گرفتن است ولی جالب بود پنج دقیقه نشد زنگ زدند گفتند حاج آقا فرمودند بیایید. حالا شاید شما تصور کنید ایشان که وقتی می دادند برای شاگردان درجه یک خودشان بود یا مثلاً اعضای هیئت علمی مؤسسه، نه اینطور نبود؛ دانشجوی ترم دو، ترم چهار دانشگاه می گفت که من با حاج آقا کار دارم سؤال دارم تا این را مطرح می کردیم حاج آقا وقت می دادند. حالا ممکن بود این هفته فرصت نمی شد برنامه حاج آقا از قبل پر شده بود، قول داده بودند ولی هفته بعد پیش آمده بود. یک دانش آموز بود دیپلم گرفته بود و بنا داشت با حاج آقا یک دیدار کند من هم فکر نمی کردم حاج آقا بپذیرند با این وضعیت جسمی و کارهای زیادی که داشتند تا فهمیدند یک دانش آموزی یک سوالاتی از محضر حاج آقا دارند فرمودند بیایند. یعنی اصلاً تنها دعب حضرت علامه این بود کسی نباشد سوالی دارد و آقای مصباح می تواند جواب بدهد و ایشان مضایقه کند. این برای ایشان خیلی مهم بود دنبال تشریفات نبودند دنبال جمعیت نبودند ما خجالت می کشیدیم گاهی می خواستیم درخواست بدهیم شورای بسیج یا جامعه اسلامی فلان دانشگاه پنج شش نفر هستند درخواست می دادند حالا خودشان ناباورانه می گفتند حالا یک درخواست دادن که ضرر ندارد و می دیدند که حاج آقا در همین سالن یا سالن بغل دستی به آنها وقت می دهد. گاهی اوقات حاج آقا از منزل خودشان بلند می شدند می آمدند فقط برای اینکه جواب یک نفر را بدهند. یکی از دانشجویها تعریف می کرد که خواستم از حاج آقا یک وقتی بگیرم حاج آقا یک وقتی دادند من نمی

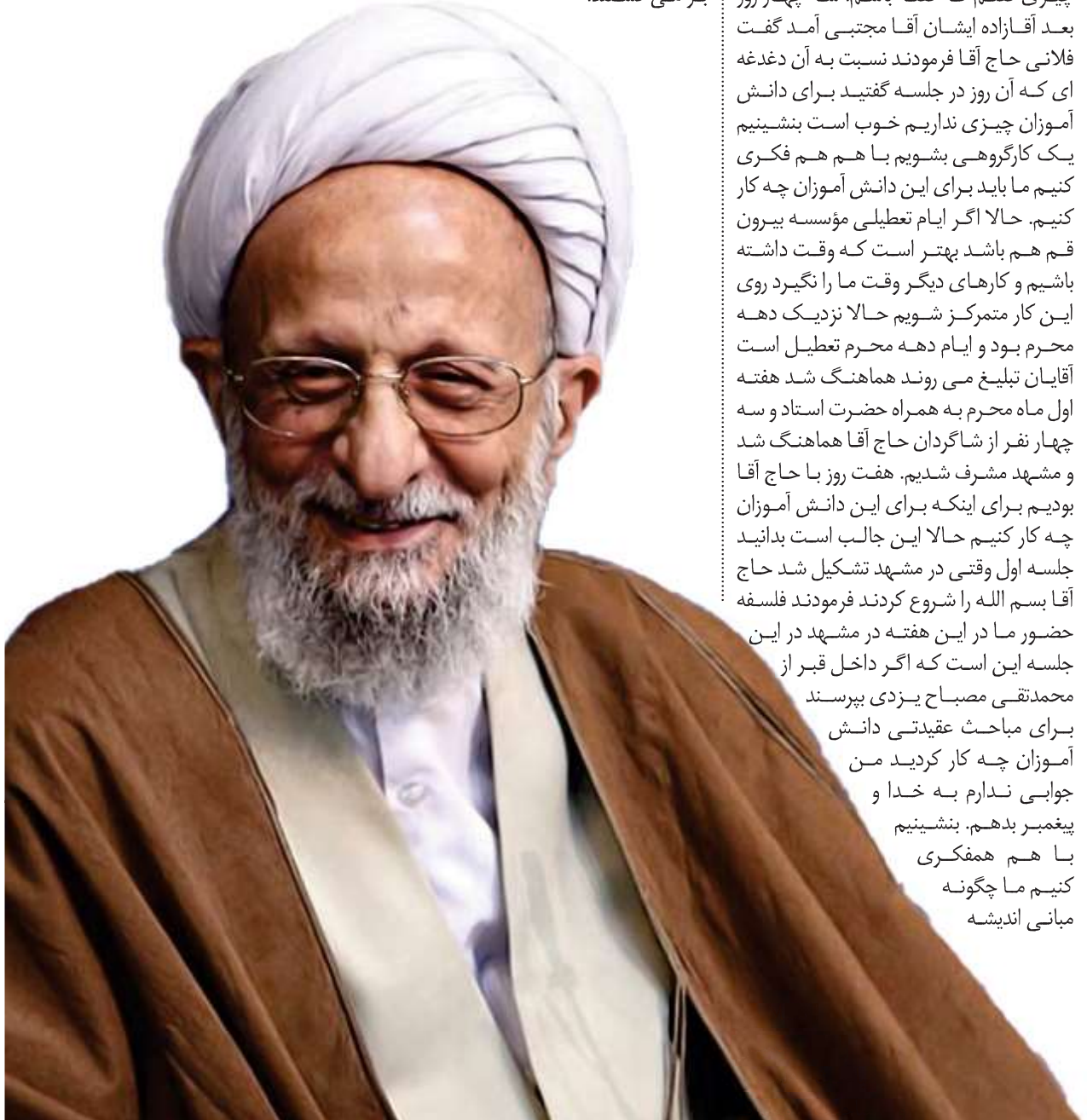
ایشان ارتباط دائمی با شاگردان خیلی برایشان مهم بود لذا غیر از جلسات عمومی که معمولاً می گذاشتند سالی چندبار برای اعضای هیئت علمی، برای کانون طلوع، برای اساتید طرح ولایت و برای گروههای مختلف یک گنده های خصوصی اینطوری می گذاشتند. حاج آقا این کار را برای حفظ حلقه اولیه شاگردانشان خیلی مهم می دانستند.

اسلامی را برای دانش آموزان در آن سطح پایین روان سازی کنم. جالب است در این چند روز آستین ها را حاج آقا بالا زده بودند و منظم تر از ما در جلسات حضور پیدا می کردند. خدا را شکر آن سفر منشأ برکاتی شد و بعد هم قرار شد کتابهایی نوشته شود و استادهایی تربیت شود.

### حاج آقا برای شاگردان اصلیشان برنامه خاصی داشتند؟

حاج آقا انس و الفت دلی با شاگردانشان برایشان خیلی مهم بود. معمولاً سالی یکبار یا چندبار با برخی از شاگردان خودشان بیرون قم می رفتند؛ مثلاً یک روز با هم بودند، می گفتند، گنده می کردند، در کنارش هم یک مقدار تفریح می کردند و بر می گشتند.

توانستم؛ بعد یک زمان دیگر هماهنگ شد؛ بعد دفتر حاج آقا گفت حاج آقا گفتند بیایند فلان ساعت بیایند و آن روز روز تعطیل بود انگار روز جمعه بود، اما حاج آقا آن روز فقط برای آن یک دانشجو حضور پیدا کردند. در بحث برخورد با شاگردان برایشان واقعاً فرقی نداشت که چه کسی می خواهد بیاید اگر می فهمید که اینجا یک نیاز علمی هست حاج آقا وارد صحنه می شدند. معمولاً بعد از طرح ولایت خدمت ایشان می رسیدیم و یک گزارشی را ارائه می دادیم من وسط گزارش گفتم که حاج آقا برای برنامه های دانش آموزی الان ما کلی متقاضی داریم درخواست داریم چیزی برای عرضه نداریم نه استاد تربیت کردیم نه یک کتاب محتوایی. من همینطور یک چیزی گفتم که گفته باشم. سه چهار روز بعد آقا زاده ایشان آقا مجتبی آمد گفت فلانی حاج آقا فرمودند نسبت به آن دغدغه ای که آن روز در جلسه گفتید برای دانش آموزان چیزی نداریم خوب است بنشینیم یک کارگروهی بشویم با هم هم فکری کنیم ما باید برای این دانش آموزان چه کار کنیم. حالا اگر ایام تعطیلی مؤسسه بیرون قم هم باشد بهتر است که وقت داشته باشیم و کارهای دیگر وقت ما را نگیرد روی این کار متمرکز شویم حالا نزدیک دهه محرم بود و ایام دهه محرم تعطیل است آقایان تبلیغ می روند هماهنگ شد هفته اول ماه محرم به همراه حضرت استاد و سه چهار نفر از شاگردان حاج آقا هماهنگ شد و مشهد مشرف شدیم. هفت روز با حاج آقا بودیم برای اینکه برای این دانش آموزان چه کار کنیم حالا این جالب است بدانید جلسه اول وقتی در مشهد تشکیل شد حاج آقا بسم الله را شروع کردند فرمودند فلسفه حضور ما در این هفته در مشهد در این جلسه این است که اگر داخل قبر از محمدتقی مصباح یزدی پرسند برای مباحث عقیدتی دانش آموزان چه کار کردید من جوابی ندارم به خدا و پیغمبر بدهم. بنشینیم با هم همفکری کنیم ما چگونه مبانی اندیشه



باتأسف وتأثر فراوان خبر درگذشت عالم ربانی، فقیه و حکیم مجاهد، آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی مصباح یزدی رادر یافت کردم. این، خسارتی برای حوزه علمی و حوزه معارف اسلامی است. ایشان متفکری برجسته، مدیری شایسته، دارای زبان گویائی در اظهار حق و پویای بااستقامتی در صراط مستقیم بودند. خدمات ایشان در تولید اندیشه دینی و نگارش کتب راهگشا، و در تربیت شاگردان ممتاز و اثرگذار، و در حضور انقلابی در همه میانهائی که احساس نیاز به حضور ایشان میشد، حقا و انصافا گم نظیر است. پارسائی و پرهیزگاری خصلت همیشگی ایشان از دوران جوانی تا آخر عمر بود و توفیق سلوک در طریق معرفت توحیدی، پاداش بزرگ الهی به این مجاهدت بلند مدت است. این جانب که خود سوگوار این برادر قدیمی و عزیز میباشم، به خاندان گرامی و فرزندان عالم و صالح و دیگر بازماندگان ایشان و نیز به شاگردان و ارادتمندان این معلم بزرگ و به حوزه علمی تسلیم عرض میکنم و علو درجات ایشان و مغفرت و رحمت الهی را برای ایشان مسألت مینمایم.



عصا



شرکت آهن و فولاد ارفع، سهامی عام



اداره کل تحقیقات اسلامی  
استان یزد

حسین بن علی